

فریدرش آگوست قرن هائیکه بر این عقیده بود که فراتر رفتن انسان از یک موجود وحشی و دست یافتن وی به تمدن بیشتر در سایه اخلاق و سنت امکان پذیر شده است و نه عقل و محاسبه. در این نوشتار به نقش و جایگاه اخلاق و سنت در شکل گیری تمدن از دیدگاه هابک توجه شده است. مسیر شکل گیری جوامع گسترده تر و حرکت آنها به سوی تمدن های بزرگه نشان دهنده یک جریان تحولی تدریجی در فرهنگ این جوامع است. طی این جریان تحولی، انسان ها به مدد قوه تقلید که ذاتی آنهاست، یاد می گیرند که چگونه با مسلط شدن بر برخی غرایز طبیعی و تبعیت از برخی قواعد رفتاری کلی می توانند زندگی اجتماعی صلح آمیز و پر رونق داشته باشند.

فرآیند یادگیری در این خصوص، به طور عمده غیر عمدی و ناخود آگاه صورت می گیرد. نظم جامعه و توانایی های فردی و جمعی اعضای آن، تابعی است از قواعد رفتاری حاکم بر روابط میان افراد و این قواعد به نوبه خود بازتابی است از فرهنگ و ارزش های اخلاقی که افراد در زندگی فردی و اجتماعی بدان پایبندند.

در جریان تحول جوامع بشری آنچه در واقع اتفاق می افتد و تعیین کننده مسیر آینده است عبارت است از: گزینش اصول و قواعد رفتاری که جامعه را بر جمعیتش بر رونق تر و وفورتری می گرداند و بقای آن را در شرایط دشوار تنایع و تاثیرهای محروم طبیعت و رقابت با سایر جوامع تضمین می کند. گزینش فرهنگی که طی آن اصول و ارزش های اخلاقی برتر به نفعی به منفعه ظهور می رسند و به ناگزیر مورد تقلید و سرمشق دیگران قرار می گیرند. در حقیقت توضیح دهنده چگونگی شکل گیری جوامع گسترده و متمکن از یک سو و نابودی قبایل و جوامعی که نتوانسته اند ارزش ها و فرهنگ مناسبی برای بقای خود دست یابند، سوزی دیگر است.

هابک معتقد بود که پیروی صرف از غرایز طبیعی، چه از نوع بد آن مانند سلطه طلبی و خودخواهی و چه از نوع خوب آن مانند نوع دوستی و نیکوکاری که خاص گروه ها و جوامع کوچک تعلق یافته است، مانع پیدایش جوامع گسترده و متمکن می شود.

وجود جوامع بزرگ و متمکن زمانی امکان پذیر است که روابط میان انسان ها نه بر اساس صرف غرایز بلکه مبتنی بر قواعد کلی آموخته شده ناشی از ارزش های اخلاقی و فرهنگ باشد. نظام گسترده موجود در جوامع متمکن فروری محصول طراحی آگاهانه هیچ متفکری نیست بلکه نتیجه به سرزوی غیر عمدانه از برخی اعمال و عادت های سنتی و به طور عمده اخلاقی است که به جاری می آید. برای انسان ناطق نوع نیستند و انسان ها از حرکت معنای آنها عاجزند و اعتبار آنها را نمی توانند اثبات کنند. باین حال، این اصل و ادب توسط فرآیند انتخاب تحولی، به طور ایستاد سراسری گسترش می یابد. منظور، انتخاب طبیعی گروه های است که بر آنها پیروی می کنند و بدین وسیله جمعیت ثروت و توان آنها نسبت به دیگر گروه ها افزونی می گیرد.

از نظر هابک نه غرایز انسان به طور طبیعی انسان را به سوی تمدن جوامع گسترده رهنمون می کند و نه عقل انسانی. برای انسان توانی بوده که بتدریج نظم پیچیده لازم برای امکان یافتن جوامع گسترده را طراحی کند. آنچه توانسته است، این را به مرتبه رفیع زندگی در جامعه بزرگ و متمکن نایل گرداند. چیزی جز همتی نبوده است که میان غریزه و عقل قرار داد و اخلاق در حقیقت درون مایه برخی از مهم ترین تعلیم آن است.

برای درک دیدگاه های هابک لازم است بدانیم که وی اصلا و رفتار انسان ها را ناشی از سه منبع می دانست: که عبارتند از: غریزه، سنت و عقل. او



اخلاف و عقل

سنت را که بین غریزه و عقل قرار دارد مهم ترین منشأ ارزش های انسانی تلقی می کرد. سنت ها در قالب فرهنگ وجود دارند، به سخن دیگر فرهنگ مجموعه ای از سنت های کوبیده و همگن است. منجم سنت هابک می گفت فرهنگ نه طبیعی است و نه مصنوعی؛ نه به صورت ژنتیک انتقال می یابد و نه به صورت عقلانی ایجاد می شود. فرهنگ عبارت است از: انتقال قواعد رفتاری تعلیم داده شده ای که هیچ اختراع نشده اند و کارکرد آنها معمولاً برای افرادی که از آنها تبعیت می کنند ناشناخته است. تمدن، به طور عمده در سایه مطیع نمودن غرایز حیوانی موروثی امکان پذیر شده است.

در رابطه میان عقل و جریان پیشرفت فرهنگی و تمدنی، نظریه هابک با تصور عموماً و حتی تفکر اغلب اندیشمندان و روشنفکران متفاوت است. او می گفت برای درک چگونگی شکل گیری تمدن ها باید به طور کلی این تصور را که انسان در سایه برخورداری از عقل قادر به تولید فرهنگ بوده است، کنار بگذاریم. آنچه انسان را از حیوان متمایز می کند، توانایی بیشتر وی است در تقلید و انتقال آنچه یاد گرفته است. توانایی وسیع تر انسان در خصوص یادگیری آنچه در شرایط مختلف باید انجام دهد یا بهتر از آن آنچه باید انجام دهد، وجه تمایز اساسی وی از دیگر حیوانات و نیز از انسان وحشی است. بسیاری از چیزهایی که وی یاد گرفت اگر نگوییم بزرگترین بخش آنها از طریق یادگیری مفهوم کلمات بود. قواعد رفتاری که او را قادر می کرد تا اعمال خود را با محیط تطبیق دهد، مسلمانان همیشه پیش از شناخت شیوه رفتار دیگر چیزها بر خوردار بود. به سخن دیگر، انسان در قالب موارد یاد گرفت که آنچه را که باید انجام دهد بدون اینکه بفهمد چرا یا با سستی آن را انجام دهد و اینکه پیروی از ادب و رسوم بیشتر به نفع اوست تا سستی در درک آنها.

به عقیده هابک، سنت، یعنی آداب و رسوم و قواعد رفتاری تولید شده بر عقل، تقدم تاریخی و منطقی دارد. او در خصوص شکل گرفتن کلمات و مفاهیم می گوید: ابتدای خارجی در اصل از طریق شیوه مناسب رفتار انسان نسبت به آنها تعریف می شد. فهرستی از قواعد یاد گرفته شده که شیوه خوب باید رفتار در شرایط مختلف را به او یادآوری می کردند، به او این توانایی فراپنده را دادند که خود را با شرایط متغیر تطبیق دهد و به ویژه اینکه بتواند با دیگر اعضای گروه خود همکاری کند.

بدین ترتیب سنتی از قواعد رفتاری که مستقل از فرآیند یادگیری است که آنها را یاد گرفته اند آغاز به کار زندگی انسانی کرد. زمانی این قواعد یاد گرفته شده

(شامل طبقه بندی انواع مختلف اشیا) به انسان این اجازه را می داد تا حوادث بیرونی را پیش بینی کند و با عمل خود بر آنها سبقت جوید. از این طریق آنچه ما عقل می نامیم پدید آمد. بنابراین احتمالاً مقلد هوش بسیار بیشتری در سیستم قواعد رفتاری متبلور شده تا در عقیده های یک انسان نسبت به محیط اطرافش.

هابک می گفت سنت ها همراه کند، اما ستاگر تصور کنیم که مغز یا ذهن یک فرد در اوج سلسله مراتب اختراعات پیچیده ایجاد شده طی یک جریان تحولی استوار است که مگر هنگام ابتعا کرده است. ذهن در یک ساختار سنتی و غیر شخصی از قواعد آموخته شده پوشیده شده است و توانایی وی در منظم کردن طبقه بندی تجربه اش با سبب نیست. موروثی در چهار چوب فرهنگی که هر ذهن فردی در آن پرورش یافته است. سنت مغز، انسانی است که ما رفتار به جفت فرهنگ می کند. اما نه ابتعا آن. این جهان سوم به اصطلاح پوپر یا اینکه هر لحظه توسط میلیون ها ذهن متفاوت که در آن مشغولند درکنده حفظ می شود. در نتیجه یک جریان متمایز از تحول بیولوژی یک مغز پدید می آید که ساختار متکامل آن زمانی مفید واقع می شود که یک سنت فرهنگی برای جذب وجود داشته باشد. به سخن دیگر، ذهن نمی تواند وجود داشته باشد مگر به صورت بخشی از یک ساختار متمایز دیگر. اگرچه این نظم دوام و گسترش نمی یابد مگر به این علت که میلیون ها ذهن اجزای آن را جذب می کنند و تفسیر می دهند.

در قدیم، هابک عقل و ذهن فعال انسان محصول فرهنگ و سنت است نه منشأ آن. و اگر بشر توانسته است با مهارت در غرایز خود و ایجاد قواعد رفتاری متمایز با آنها، جوامع هر چه گسترده تر و متمکن تر به وجود آورده است. این در چه نوبت در سایه برخی سنت های منتخب امکان پذیر شده است. این سنت ها طی یک جریان انتخابی تحولی و به طور خودجوش پدیدار شدند و هیچ ذهن یا عقل فردی آنها را ابتعا نکرده است. واقعیت این است که عقل فردی به رسم اینکه مهم ترین وسیله محاسبه و پیش بینی انسان است. هابک معتقد بود که درک و لحظه کامل بر نظریه های پیچیده حاصل از سنتها و فرهنگ مانند زبان، اخلاق، حقوق، پول و ابزار نیست. سنت بنا بر این و به طریق اولی، نمی تواند مدعی ابتعا آنها یا ابتعا جایگزین های کامل تری برای آنها باشد.

اما همه عقل گراها فیلسوفان و دانشمندان این واقعیت را نمی پذیرند و بسیاری معتقدند که ترقی و تمدن در گرو عقل محاسبه گر انسان است و برای دست یافتن به جامعه مطلوب که به طور عقلانی طراحی و ایجاد می شود، باید همگی آن قواعد رفتاری و سنت های را که نمی توان توجیه عقلانی برای آنها تصور بود، به کناری نهاد و اخلاق جدیدی را برپیزی کرد. هابک این نوع از خردگرایی را اصنع گرایی می نامد که به عقیده وی نسخه منطقی و نادرستی از تفکر عقلانی است که قدیم ها و از زمان هابک تا زمان پدید آمدن تئوری های جدیدی بزرگ و جدی برای تملی دستاوردهای تمدن بشری تلقی کرد. اما قبل از پرداختن به این موضوع لازم است به آنچه پیش از سنت ها و فرهنگ و به طریق اولی عقل، تعریف کننده رفتار انسان است توجه کنیم. یعنی غرایز. پیش از آنکه سنت و فرهنگ شکل بگیرد، انسان ها با موجودات شبه انسانی یا غرایز خود زندگی می کردند. غرایز و ارزش های ناشی از آن، در تشکیل قواعد رفتاری انسان ها تقدم زمانی دارد. هابک می گفت نوع انسانی و ایجاد یافتن آن، صدها هزار سال زندگی لیبلی های و گروهی را پشت سر گذاشت. حتی که غرایز انسان در تناسب با این نوع زندگی گروهی شکل گرفته است. این غرایز که به طور ژنتیک موروثی است در خدمت تحکیم همکاری میان اعضای گروه بوده است. اعضای گروه هدف های مشترک و مشخصی را برای تهیه مایحتاج خود دنبال می کردند و اغلب مشخصاً



همدیگر را می شناسانند. همانند همبستگی میان اعضای گروه انسانها به غرایز همبستگی و دیگر دوستی بستگی داشت. البته کار بر این غرایز محدود به اعضای گروه بود و در باره دیگران صدق نمی کرد. انسان تنها به صورت عضوی از یک گروه می ترسید زندگی کند. انسان مجزا به سرعت به یک انسان مرده تبدیل می شود. از این رو هابک تأکید می کند که از لحاظ تاریخی و تجربی، فره گرایان انسان اولیه، انسانهای پیش، نیست انسان وحشی، موجود تنها و مجزایی نیست. غریزش غرایز جمع گرایانه است. جنگ همه علیه همه هیچ گاه روی نداده است.

هابک می گفت: با توجه به اینکه مفهوم اخلاق جز در تقابل با رفتار بی قاعده، بی اختیار و نیندیسه از یک سو و جستجوی عقلانی، نتایج کاملاً مشخص از سوی دیگر، معنا ندارد، می ترجیح می دهم استفاده از اصطلاح «اخلاق» را منحصر به این قواعد غیر رسمی کنم که موجب رشد بشریت بر پایه نظم گسترده شده است. عکس العمل های فطری دلای کیفیت اخلاقی نیستند و زیستشناسان اجتماعی که اصطلاحاتی چون «دیگر دوستی» را به آنها اطلاق می کنند در اشتباه هستند. دیگر دوستی بر زمانی می توان مفهوم اخلاقی داشت که بگوئیم از عواطف دیگر دوستانه باید تعبیر کرد.

از دیدگاه هابک ارزش هایی مانند دیگر دوستی و سایر ارزش های جمع گرایانه را تا زمانی که عمل به آنها مشأ فطری و هرگز نشأ نشده باشد نمی توان اخلاقی تلقی کرد. اخلاق به مجموعه ای از سنت های آموخته شده مربوط می شود. جود نه رفتار ذاتی و موروثی نوع انسانی، اما تفکیک میان ارزش های ناشی از غرایز و ارزش های صرفاً اخلاقی ناشی از سنت همیشه کار چندان آسانی نیست و در بسیاری موارد مرز میان آنها مخدوش می شود. دیگر دوستی به رضم آنکه ریشه در غرایز دارد اما چون اغلب مورد تأکید مصالحن اجتماعی قرار می گیرد به صورت یک ارزش بالای اخلاقی تلقی می شود. از سوی دیگر همان گونه که هابک خاطر نشان می کند، زمانی که اخلاق را دیگر، همچون غریزه فطری تلقی نکنیم بلکه مجموعه ای از سنت های آموخته شده بدانیم، رابطه آن با آنچه معمولاً تا تأثیرات عواطف یا احساسات می نامیم به مسائل گوناگون جالبی می انجامد. اگر چه اخلاق، آموختنی است اما همیشه به صورت قواعد صریح عمل نمی کند بلکه ممکن است همانند غرایز به شکل نفرت و بیساری از برخی از انواع کردارها بروز کند. اغلب اخلاق به ما می گوید که چگونه از میان رفتارهای غریزی فطری انتخاب یا از آنها پرهیز کنیم.

طبق نظر هابک، دو نوع از ساختارهای جوامع بشری را می توان از هم تفکیک کرد: جامعه ابتدایی و جامعه متسلسل که لوح آن به قول آدام اسمیت جامعه بزرگ یا جوامع مدرن امروزی است. سنت و انسجام جامعه ابتدایی مبتنی بر کردارهای جمعی غایت مند است و قواعد رفتاری عمدتاً ریشه در غرایز دلرند که وجود آنها برای حفظ چنین جامعه ای ضرورت دارد. مانند غریزه همبستگی و دیگر دوستی درون گروهی (قبیله ای).

اما نظام جامعه متسلسل، ناشی از رعایت قواعد رفتاری کلی و آموخته شده است که همانند قواعد بسیاری از تضامی اند و به خودی خود دلای هیچ مضمن مشخصی نیستند. مانند قاعده هرستکاری و وفای به عهد رفتاری مبتنی بر این قواعد تنها در سایه تعالیم فرهنگی و سنتی امکان پذیر می شود و غرایز صرفاً تمهیلی نباشند. مشأ چنین رفتارهایی باشند بلکه اغلب در تضاد با آنها قرار دارند.

به عقیده هابک جامعه متسلسل تنها طی تقریباً ۸ هزار سال اخیر به وجود آمده و از عمر زندگی شهری به معنای خاص کلمه که در واقع پیش بر آمد جامعه بزرگ است، تنها حدود ۳ هزار سال می گذرد. تمدن، مجموعه خاصی از قواعد و نهادهاست که طی این قرن ها تحول فرهنگی

به تدریج به وجود آمده است.

هابک می گوید: دستگاهها و تجهیزات بیولوژیک انسان همگام با اطلاعات فرهنگی و نهادی تحول نیافته است. در نتیجه بسیاری از غرایز و عواطف انسان هنوز سازگاری بیشتری با زندگی قبیله ای دارد تا با زندگی مدرنی که در جامعه متسلسل بدین علت تسلسل اغلب به عنوان پدیداری غیرطبیعی، بیولوژیک و مصنوعی تلقی می شود و انسان ها با مساعدت در پی فرار از تضاد و الزامات آن هستند. جوامع و تمدن های گسترده امروزی با ساختارهای موجود آن، محصول تحول فرهنگی و سنت های از قواعد رفتاری ناشی از این یعنی اخلاق هستند.

قواعد مربوط به مالکیت فردی، مانند بسیاری در ستکاری، قرارداد، مبادله، تجارت، رقابت، سود و زندگی خصوصی، همگی توسط سنت آموزش و تقلید، انتقال می یابد تا توسط غریزه و عمدتاً متشکل از منع ها از یادگیری (معمولاً) است که محدود تصمیحات فردی را تعیین می کند. هابک تأکید می ورزد که نوع بشر با پیروی از قواعدی که اغلب در تضاد با خواسته های غرایز است به تمدن دست یافت. این قواعد اخلاقی جدید و متفاوتی را به وجود آورد که اخلاق طبیعی یعنی غرایز را که تعیین کننده یکبار چگی گروه های کوچک است حذف یا محدود کرد.

اغلب ابرام رابرتس، سوانی برنگیز هرزارد مندوبل میانی بر اینکه اصل بزرگ زندگی اجتماعی و پایه و اساس و جوهر تجارت است. انتقال و رونق زندگی

اقتصادی، «شر» یا «فردیت» است. در واقع برای ره تمدن این معنای بود که قواعد نظم گسترده در تعارض با غرایز فطری و اخلاقی طبیعی که میای یکبار چگی گروه کوچک است. در باره فرد مندوبل نشان داد که در یک جامعه بزرگ که به سازگاری، نوع کارگ شردادی در آن صورت گرفته است، خیر عمومی زمینی تعیین می شود که چلو برخی غریزهای خوب در عرصه روابط اجتماعی میان قسلا ها گرفته شود. به عنوان مثال اگر اصل همبستگی و تعاون که همگی و قوام گروه های کوچک اغلب به آن بستگی دارد، به تسلی عرصه های فعالیت های اجتماعی و اقتصادی در جوامع بزرگ نمی آید. ممانعت بود ثروت و رونق کارایی و در نهایت قوام و هستی این جوامع، به تدریج رو به

زوال خواهد نهاد. زیرا یکی از مهم ترین عواملی که کارایی تمدن ها را در جامعه مدرن بالا برده و ثروت و رفاه افراد را افزونی بخشیده عبارت است از وجود مالکیت فردی و امسال رقابت در حوزه های گوناگون فعالیت های اقتصادی. در نتیجه رقابت است که کارآفرینان و مدیران کارآمد در سطوح مختلف پدیدار شده و عهدمدار امور می شود. در چنین شرایطی، در صورتی که همبستگی اصل «اخلاقی غریزی» جایگزین رقابت شود، همچنان که مندوبل پیش از آنستد پیش با شهامت و درایت بیان کرد، فاجعه به بار خواهد آمد. نظریه مندوبل درباره ممانعت از برخی غریزهای خوب موجب اختلاف نظر میان اندیشمندان بعد از وی شد. روسو، سو از غرایز طبیعی دفاع کرد. در حالی که هیوم به خوبی در یافته بود که سخاوت، نیکد، مانع پس انداز و سرمایه گذاری و پیشرفت اقتصادی است. بنابراین سخاوت اگر چه در خفا و ممانعت دوستانه و گروه کوچک، مانع شریین تلقی می شود. اما چون در جامعه بزرگ تضاد خیر



آدام اسمیت

عمومی عمل می کند، منزلت اخلاقی آن همانند تنگ نظرانه ترین خود خواهی است.

هابک می گوید: پیوند میان اقتصاد و قواعد رفتاری متعددی مانند آنچه مربوط به مسئولیت فردی و مالکیت فردی می شود، تصادفی نیست. هابک معتقد است که تمام اصمت اولین کسی بود که در بافت ما در جامعه بزرگ در برابر شکل هایی از نظم و همکاری میان انسان ها هستیم که فراتر از توانایی درک و شناخت ما است. در نظر او شاید بهتر بود استفاده از عبارت «تشریح» است. راسدل نامرئی (غیر قابل مشاهده) توصیف می کردیم. از طریق نظام قیمت ها ما در شرایطی که از کلیت آن آگاهی نداریم، کارهایی انجام می دهیم و این کارها نتایجی به بار می آورند که در پی آنها ندیده ایم. در جریان فعالیت های اقتصادی، مسائل نیازهایی که برآورده می سازیم اطلاع نداریم و از مسئله آنچه دریافت می کنیم بی خبریم. تقریباً هر کدام از ما به کسانی خدمت می کنیم که نمی شناسیم یا حتی از وجودشان ناگهیم و در مقابل ما دقتاً از خدمات افراد دیگری زندگی می کنیم که چیزی را جمع به آنها نمی دانیم. چنین چیزی به این علت ممکن می شود ما که خود را در چهار چوب بزرگ نهادها و سنت های اقتصادی، قانونی و اخلاقی مقید کرده ایم.

حیرتی که هر فرد در یک جامعه گسترده به دیگر افراد نشان می رسد بسیار بیشتر از اینکه کثرت است. ستیقه است زیرا کارایی نظم گسترده (مکتبم قیمت ها و تقسیم کار وسیع) خیلی بیشتر است اما غیر مستقیم و غیر عینی بودن آن از یک سو و ناشناس ماندن کسانی که از آن بهره مند می شوند از سوی دیگر، موجب می شود که غریزه همبستگی و دیگر دوستی انسان ها در جامعه گسترده ارضاء نشود و نیاز به نیکوکاری مستقیم، همچون انگیزهای قوی باقی ماند.

انسان ها در یک جامعه بزرگ با نظم گسترده نسبت به گروه کوچک خیر فوق العاده بیشتری نسبت به هموعان خود می رند اما کمتر احساس رضایت می کنند. این تضاد به خصوص برای متفکران و روشنفکرانی که به علم اقتصاد انسانی تکیه دارند، منشأ حسرت و تامل های بسیار در باره منزلت اخلاقی در جامعه مدرن بوده است. به عقیده هابک علم اقتصاد امکان تحقق و چگونگی عملکرد نظم گسترده در جوامع مدرن را تبیین می کند و توضیح می دهد که چگونه این نظم خود یک فرآیند جمع آوری و نیز استفاده از اطلاعات بسیار پراکنده در میان افراد جامعه است. اطلاعاتی که هیچ مسازمان برنامه ریزی و به طریق اولی هیچ فردی قادر به شناختن تسلط و کنترل آن نیست. وقتی نظمی به وجود می آید که امکان استفاده از اطلاعات پراکنده را فراهم می آورد، دیگر برای افراد ضرورتی ندارد که برای رسیدن به هدف مشترکی به توافق برسند (مانند آنچه در گروه کوچک اتفاق می افتد) زیرا اطلاعات پراکنده و استفاده های افراد از این به بعد می تواند در خدمت اهداف متفاوتی مورد استفاده قرار گیرد.

«چنین جریانی در زیست شناسی نیز همانند اقتصاد مشاهده می شود. حتی در زیست شناسی به معنای محدود کلمه، تغییرات تحولی به طور کلی، گرایش به حداکثر صرفه جویی در استفاده از منابع دارد. از به نقل از زیستشناسان معروف معاصر تأکید می ورزد که تحول زیستی، کور کورانه مسیر جستجوه جداگانه از منابع را طی می کند و اینکه اخلاق عبارت است از مطالعه شیوه پرداختن به تخصیص منابع. هابک تأکید می کند که تحول فرهنگی، در واقع ادامه تحول زیست شناسی است.

انتقال فرهنگ و تمدن از نسلی به نسل های بعد به صورت ژنتیک صورت نمی گیرد بلکه توسط سنت انجام می شود.

انسان امروزی، در واقع محصول یک جریان تحولی متشکل از دو مرحله زیستی و فرهنگی است که در مرحله فرهنگی آن نسبت به مرحله زیستی آن متأخر تر است. از دیدگاه هابک هر دو نتیجه ناشی از انتقال ژنتیکی و انتقال فرهنگی را می توان سنت نامید اما آنچه مهم است این است که آنها اغلب در تضاد با هم هستند. نکته مهمی که باید بر آن تأکید کرد این است که تحول فرهنگی و سنت های ناشی از آن (اخلاق فرهنگی) منجر به نابودی کامل سنت های ناشی از تحول بیولوژیک (اخلاق طبیعی) در همه ساختارهای زندگی انسان نمی شود. این دو اخلاق در همکاری و تضاد با هم در زندگی انسان مدرن امروزی حضور دارند.

به زعم هابک تمدن در سایه تشکیل سنت یا سنت های مناسب به وجود می آید. ارزش های اخلاقی، در نهایت اصلی سنت و موجد نظمی است که دوام و بقای جامعه به آن بستگی دارد. او به سنت لارج می نهد و معتقد است تحولات به صورت تدریجی، مبتنی بر سنت ها و در سنت ها صورت می گیرد و سپس راه برای تحولات بعدی باز می شود. سنت ها از دیدگاه هابک ریشه در انتزاع به شیوه

سازگاری تمدن با محیط و دیگر تمدن ها دارند. سنت ها عیلتند از برخی ارزش ها اغلب و رسوم و قواعد رفتاری که از طریق تقلید و فراگیری از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد و نظم اجتماعی معینی را به وجود می آورد. به عقیده هابک سنت ها طی یک جریان تحولی طولانی و در فرایند سازگاری تمدن با محیط طبیعی و اجتماعی شکل می گیرند و رمز بقای آنها میزان موفقیتشان در این سازگاری است. او تأکید می ورزد که سنت ها محصول عقل انسان نیستند بلکه همین فرایند سازگاری است که عقل را به وجود می آورد. یعنی عقل در چهار چوب سنت ها و در جریان تحولی آنها شکل می گیرد. همان گونه که انتزاع مقدم بر ذهن است. بنابراین مقدم بر عقل است. اما این سخن به این معنا نیست که عقل نمی تواند به دست و جریان تحولی آن موثر واقع شود بلکه منظور این است که عقل قادر به تغییر کل مجموعه سنت ها و ایجاد کامل آنها از نو نیست.

عقل به عنوان محصول فرایند های پیچیده تحولی سنت ها می تواند بر کل این فرآیند ها احاطه یابد اما می تواند بخشی از مجموعه فرهنگی (کل سنت ها) را یا آنکه با بقیه مجموعه متحول کند. با مسیر آن را تغییر دهد. از این رو هابک می گوید: هر پیشرفتی باید مبتنی بر سنت باشد. آنچه عقل انجام می دهد اصلاح برخی سنت ها است نه ایجاد کل آنها. حتی موفقیت یک مستشکن در نوآوری و اعتماد مقلدین به وی باید در سایه رعایت دقیق اکثر قواعد موجود مابقی مجموعه سنت ها به دست آید.

هابک به هیچ وجه مدعی نیست که هر سنتی به عنوان سنت، مقدس و غیر قابل انتقاد است بلکه معتقد است مبانی اقتقاد از هر گونه محصول سنتی باید همیشه در محصولات دیگر سنت که نمی خواهیم یا نمی توانیم مورد سؤال قرار دهیم جستجو شود. به سخن دیگر، جنبه های خاص یک فرهنگ باید همیشه و فقط در زمینه همین فرهنگ مورد سنجش قرار گیرد.

- منابع:
- ۱- جان گری، فلسفه سیاسی قرن هایک، خستایل دیویدی انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۶۶.
 - ۲- سی. پی. کورن، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۸۰، جلد دوم.
 - ۳- موسی شیرازیک، درباره هایک، نشر نگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
 - ۴- فریدون فون هایک، در مورد آزادی، عزت و فراداد، نشر خورشید، چاپ اول، ۱۳۸۲.
 - ۵- فریدون فون هایک، قانون گذاری و آزادی، موسی غنی زاده و بهمن مجیری، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۰.
 - ۶- گجت و گوی روزنامه هفتشنبه، بهار، ۱۳۸۰، شماره ۱۲ و ۱۳.

